

ترجمہ و متن

مرآت العارفين

و مظهر الکاملين في ملتقى زمرة العالدين

شیخ کبیر

صدر الدین قنوی

ترجمہ و تصحیح و تعلق

محمد خواجہ



انصارات مولیٰ

سرشناسه

عنوان و نام پنداور

: صدرالدین قزوینی، محمد بن اسحاق، ۶۰۷ - ۶۷۲ ق.

: رساله مرآة العارفين و مطهر الکاملین فی علمین رده العنا بن - ابنه عارفان و مصنف کمالان
در پاسخ برگزیده عابدان [محمد بن اسحاق صدرالدین قزوینی] تصحیح، ترجمه و توضیح.

: نوران: مولی، ۱۳۸۶.

مسئخصاص نسر

مسئخصاص طاهرک

سناک

: ۹۷۸۹۶۴۲۶۷۱۱۷۵

وصفب فهرست نویسی

نادداست

: فارسی - عربی.

نادداست

موضوع

: تصوف -- مذهب و دینی یا قرب ۱۱۲ ق.

سناسه افروده

: خواجوی، محمد، ۱۴۱۲ - . مصحح و مبرحم.

رده بندی کنگره

: ۱۳۸۶ ۵۴۳/۴ BP۳۷۹

رده بندی دیوبی

: ۲۹۷/۸۲

سمااره کناساسی ملی

: ۱۱۱۲۸۷۵



انتشارات مولی

تهران: خیابان انقلاب - چهارراه ابوریحان - شماره ۱۳۸۲

تلفن: ۶۶۴۰۹۲۴۳ - نمابر: ۶۶۹۴۶۴۲۹ - ص. پ. ۷۴۶ - ۱۳۱۴۵

شابک: ۵-۱۷-۲۶۷۱-۹۶۴-۹۷۸

۱۶۱/۱

ISBN 978 - 964 - 2671 - 17 - 5

۸۷

مرآة العارفين (ترجمه + متن + تعلیقات)

شیخ کبیر صدرالدین قزوینی

تصحیح و ترجمه و تعلیق: محمد خواجوی

چاپ اول: ۱۳۸۷ = ۱۴۲۹

تعداد: ۱۶۰۰

حروفچینی و صفحه‌آرایی: کوشش

چاپخانه: ایران مصور

لیتوگرافی: موج

صحافی: ایران هنر

کلیه حقوق مربوط به این اثر محفوظ و متعلق به انتشارات مولی است

۳۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

مقدمه مصحح

(هفت - شانزده)

نه	تحقیق در احوال و شخصیت و آثار قونوی
چهارده	ارتباط مکتب عرفانی قونیه با مکتب کلامی مراغه
پانزده	آثار و تألیفات شیخ کبیر صدرالدین قونوی

ترجمه رساله مرآت العارفین

(۲۸ - ۳)

۵	مراتب اجمال و تفصیل و تطبیق کتاب تکوینی با کتاب تدوینی
۶	خداوند مبدأ کل است و کل بدو بازگشت دارد
۶	ذات حق تعالی ام الکتاب است و علمش کتاب مبین و آینه ذات
۷	اجمال و تفصیل بین ذات و قلم و علوم و لوح
۷	اجمال و تفصیل بین عرش و کرسی
۸	عرش در مرتبه حسی آینه قلم است و کرسی نیز...
۸	انسان کامل جامع تمام اینها در مقام اجمال و تفصیل است
۹	ذات به گونه کلیت و اجمالیت بر آینه انسان کامل متجلی است...
۱۰	علم انسان کامل آینه علم حق است و...
۱۰	مراد از اتحادی که اهل الله گویند شهود وجود حق واحد...
۱۱	ظهور وجود واحد عالم است و بطونش اسما
۱۱	اجمال و تفصیل مراتب وجود در اجمال و تفصیل انسان کامل

- ۱۲ بیان خودشناسی انسان و... - از زبان امیرالمؤمنین علی علیه السلام -
- ۱۳ تعریف انسان کامل از زبان خاتم ولایت جزئی خاص محمدی
- ۱۴ تأویل حق و عالم و انسان
- ۱۵ امیرالمؤمنین همان کتاب نازل شده از جانب خداوند است
- ۱۵ کتاب نازل بر انسان کامل
- ۱۶ مجمل بودن قرآن در فاتحه و فاتحه در بسمله و بسمله در «با» و...
- ۱۷ نقطه «با» نقطه وجودی است و «با» ام الکتاب دوم که قلم است
- ۱۸ تقسیم فاتحه الکتاب بین خداوند و بنده اش
- ۲۰ عالم جبروت فراگیر جلال و جمال است و دو مظهر را می طلبد
- ۲۱ آن بخشی که مشترک بین حق و بنده است مقام مطلع و...
- ۲۱ مقام منازل
- ۲۲ رمز بودن «الله» بین رحمان و رحیم
- ۲۳ رحمان فاعل است و رحیم قابل و «الله» حقیقت مستعد هر دو
- ۲۴ بین راحم و مرحوم نسبتی واقع گشته است
- ۲۴ رحمت رحمانی عمومی است و رحمت رحیمی و جویی

رسالة مرآة العارفين و مظهر الکاملین فی ملتسمس زبدة العابدین

(۲۹-۵۰)

تعليقات

(۵۱-۷۶)

فهارس

(۷۷-۸۰)

هو
بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس مر پروردگاری را که فضل و کرمش را بر خلائق گسترده و فیض و عطایش را با
دهش و محبتش بر ایشان پخش و منتشر کرده، عالمی که پنهانی‌ها را داناست و درون‌ها
را آگاه، اولی است که پیش از او چیزی نبوده و آخری است که وی را غایتی نیست، او را در
تمام امورش سپاس و ستایش می‌کنم و بر رعایت حقوقش از خودش یاری و کمک
می‌جویم.

چراغ دل به نور جان برافروخت	به نام آن‌که جان را فکرت آموخت
ز فیضش خاک آدم گشت گلشن	ز فضلش هر دو عالم گشت روشن
ز کاف و نون پدید آورد کونین	توانایی که در یک طرفه‌العین

گواهی می‌دهم که پروردگاری جز او نیست و محمد بنده و فرستاده اوست، از او ظاهر
گشته تا خلائق را به مظهریت از حسیض مذلت به اوج هدایت رسانیده و دو سر حلقه
هستی را به هم اتصال بخشد.

هم او اول هم او آخر در این کار	وز ایشان سید ما گشته سالار
در این دور اول آمد عین آخر	احد در میم احمد گشته ظاهر
جهانی اندر این یک میم غرق است	ز احمد تا احد یک میم فرق است
گرفته دست جان‌ها دامن وی	شده او پیش و دل‌ها جمله در پی

درود نامحدود بر اوصیا و جانشینان او که امامان و راهنمایان و دستگیران و

کانون‌های نور و شاهراه‌های پس از اویند باد.

به نام آن‌که از برج هدایت	هویدا کرده انوار ولایت
قلوب شیعیان چون بیت معمور	ز خورشید ولایت گشته پرنور
که بینایند در عرض مسایل	ولای آل یاسین را وسایل
منور گشته مشکات دعاها	ز مصباح ولای آل طاه‌ها

به‌ویژه خاتم ایشان و انسان کامل الهی در جهان و خلیفه ربوبی در کون و مکان؛
حضرت حجت بن الحسن العسکری روحی و روح العالمین له الفداء.

نگارنده در دعوتی که کنگره یونسکو برای هشتصدمین سال میلاد مولانا جلال‌الدین رومی کرده بود سفری به کشور ترکیه داشتم، کنگره در دو شهر بزرگ استانبول و قونیه - مدفن مولانا و صدرالدین قونوی - برگزار شد، در قونیه با جناب آقای حسام‌الدین سن‌مز - برگزارکننده کنگره صدرالدین قونوی به مناسبت هشتصدمین سال میلاد او در دو هزار و هشت - آشنا شدم، و چون ایشان متوجه شدند که در کار تحقیق آثار قونوی هستم و چندین کتاب از متون اصلی - و به اصطلاح مادر و درسی - او را تصحیح و ترجمه و چاپ کرده‌ام، درخواست تصحیح یکی دیگر از آثار ایشان را نمود تا آن‌شاءالله در سال دو هزار و هشت تقدیم کنگره شود، خواست ایشان را به منت پذیرفتم و کتاب «مرآة العارفين و مظهر الکاملین فی ملتسم زبدة العارفين» را که در برابر خواننده گرامی است و میکروفیلم آن را از کتابخانه درگاه مولانا در قونیه - به شماره ۱۶۳۷ - عنایت فرمودند، تصحیح کرده و تقدیم ایشان نمودم، و برای آن‌که فیضش عام گردد، آن را ترجمه کرده و با تعلیقات وسیع به انتشارات «مولی» واگذار کردم.

چون این کتاب تک نسخه‌ای و بسیار ریز کتابت شده و در عین حال نسخه‌ای مصحح است، آن را با نسخه بدل‌هایش که در پانویس‌ها آورده و با علامت «ن - ل» مشخص نموده‌ام بازنویسی کرده و کلماتی که ندرتاً مشکوک به نظر می‌رسید، آن‌ها را در متن باز گذارده و در پانویس با علامت «ظ» - یعنی: ظاهراً باید این‌گونه باشد - مشخص کرده‌ام، و شرح حالی را که بر کتاب ترجمه اعجازالبیان شیخ قدس سره نوشته بودم تلخیص کرده و در این مقدمه گذاردم.

تحقیق در احوال و شخصیت و آثار قونوی

وی ابوالمعالی صدرالدین محمدبن اسحاق بن یوسف بن علی قونوی (۶۰۸-۶۷۳) ملقب به شیخ کبیر است. از علمای نامی و عرفای عالی مقام و مشایخ بزرگ قونیه بوده؛ پدرش در کودکی او وفات کرد و مادرش به ازدواج شیخ اکبر محیی الدین بن العربی درآمد، بدین وسیله صدرالدین نیز در تحت تربیت ناپدری و دیگر از بزرگان عرفان درآمد و در کنار سلوک و ریاضت به کسب علوم ظاهری هم پرداخت و در اندک زمانی جامع فقه و حدیث و علوم ظاهری و عقلی و نقلی گردید؛ به طوری که در تمام آن‌ها وحید عصر و مرجع استفاده علمای ظاهر و استفاضه بزرگان وقت بوده است. قطب الدین شیرازی از شاگردان وی بوده، حضرت شیخ با سعدالدین حموی ملاقات و رابطه محبت و وداد با یکدیگر داشته‌اند. وی با خواجه نصیرالدین طوسی در مسایل حکمت مکاتبات فراوانی داشته و مورد تمجید خواجه بوده است. با مولانای روم نیز کمال یگانگی را داشته و وظایف تجلیل و احترام تمام در حق یکدیگر معمول می‌داشته‌اند.

شمس الدین احمد افلاکی در کتاب مناقب العارفین آورده که: حضرت چلبی حسام الدین از خداوندگار ما (حضرت مولانا) پرسیده بود که نماز شما را که بگزارد؟ فرمود که خدمت شیخ صدرالدین اولی است؛ چه تمامت اکابر علما و قضات را طمعی بود که نماز کنند، میسرشان نشد و آن عنایت، خاصه آن یگانه گشت.

باز گوید: بزرگی را عزای عظیم واقع شده بود و کافه افاضل و شیوخ کبار و امرای مختار آن جایگاه حاضر آمده بودند. تا وقت نماز شام حضرت مولانا در معانی و دقائق گرم شده بود. به اتفاق تمام التماس نمودند که خداوندگار امامتی کند، فرمود که ما مردم ابدالیم، به هر جایی که باشد می‌نشینیم و برمی‌خیزیم، امامتی را ارباب تصوف و تمکن لایق‌اند. خدمت شیخ صدرالدین رحمه‌الله را اشارت کرد تا امام جماعت شد و بدو اقتدا کرده و فرمود: من صلی خلف امام تقی فکأنما صلی خلف نبی.

شیخ نورالدین پدر کمال خُرساف رحمه‌الله که از معتبران اعیان بود روایت کند:

در اول حال که مرید شیخ صدرالدین شده بودم، ذکر شنیده و به خدمت آن بزرگ تردد می‌نمودم. سنت شیخ چنان بود که بعد از نماز جمعه تمام علما و فقرا و امرا بر

موجب «فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله» در زاویه جمع آمدندی و خدمت شیخ مسأله، و اما، نکته می‌گفت تا در کشف آن بحث‌ها می‌کردند و غلبه عظیم می‌شد و شیخ اصلاً نمی‌گفت. عاقبت سخنی می‌فرمود تا بحث منقطع می‌شد. روزی در خدمت شیخ، اکابر بسیار نشسته بودند، ناگاه از دور حضرت مولانا پیدا شد. شیخ برخاست و با جمیع اکابر استقبال مولانا کرده، همانا که بر کنار صفا بنشست. شیخ بسیار تکلف کرد که بر سر سجاده نشیند. فرمود نشاید، به خدا چه جواب گویم؟ شیخ گفت تا در نیمه سجاده حضرت مولانا نشیند و در نیمه دیگر بنده. گفت نتوانم به حق (تعالی) جواب آن گفتن. شیخ گفت سجاده‌ای که به جلوس خداوندگار به کار نیاید به ما نیز نمی‌آید. سجاده را درنورید و ببینداخت. بعد از آن هرگز حضرت مولانا سخنی نفرمود و صامت گشته، چندان بنشست که حاضران مجلس حیران و سکران شدند... ناگاه مولانا الله بگفت و برخاست و «وفقکم الله، گویان روان شد.

جامی در کتاب نفحات الانس آورده که کنیت وی ابوالمعالی است، جامع بوده میان جمیع علوم - چه ظاهری و چه باطنی و چه نقلی و عقلی - میان وی و خواجه نصیرالدین طوسی اسؤله و اجوبه واقع است و مولانا قطب‌الدین علامه شیرازی در حدیث شاگرد وی است و کتاب جامع الاصول را به خط خود نوشته است و بر وی خوانده و به آن افتخار می‌کرده. و از این طایفه شیخ مؤیدالدین جندی و مولانا شمس‌الدین یکی و شیخ فخرالدین عراقی و شیخ سعدالدین فرغانی قدس‌الله تعالی ارواحهم و غیر ایشان از اکابر در حجر تربیت وی بوده‌اند و در صحبت وی پرورش یافته‌اند.

با شیخ سعدالدین حموی بسیار صحبت داشته است و از وی سؤالات کرده شیخ بزرگ (محبی‌الدین) رحمة الله علیه در آن وقت که از بلاد مغرب متوجه روم بود، در بعض مشاهدات خود به وقت ولادت وی، استعداد و علوم و تجلیات و احوال و مقامات وی و هر چه در مدت عمر و بعد از مفارقت در برزخ و بعد از برزخ بر وی گذشت و خواهد گذشت، مکاشف شد. بل شهد احوال اولاده الالهیین و مشاهدیم و مقاماتیم و علومیم و تجلیاتیم و اسمائیم عندالله و حلیه کل واحد منهم و احوالهم و اخلاقهم و کل ما یجری لهم و علیهم الی آخر اعمارهم و بعد المفارقة فی برازخهم و ما بعدها. و چون به قونیه رسید بعد از ولادت وی و وفات پدرش، مادرش به عقد نکاح شیخ درآمد و وی در خدمت و صحبت

شیخ تربیت یافت. وی نقاد کلام شیخ است و مقصود شیخ در مسأله وحدت وجود، بر وجهی که مطابق عقل و شرع باشد، جز به تتبع تحقیقات وی - و فهم آن - کما ینبغی میسر نمی‌شود.

وی را مصنفات بسیار است چون تفسیر فاتحه و مفتاح الغیب و نصوص و فکوک و شرح حدیث و کتاب نجات الهیه که بسیاری از واردات قدسیه خود را در آن جا ذکر کرده است و هر کس می‌خواهد که بر کمال وی در این طریق فی الجمله اطلاعی یابد، گو آن را مطالعه کند که بسی از احوال و اذواق و مکاشفات و منازل خود را در آن جا نوشته است. در آن جا گوید که در سابع عشر شوال سنه ثلاث و خمسين و ستمائة در واقعه‌ای طویله حضرت شیخ (محبی‌الدین قدس سره) را دیدم و میان من و وی سخنان بسیار گذشت. در آثار و احکام الهی سخنی چند گفتم. بیان من وی را بسیار خوش آمد، چنان‌که روی وی از بشاشت آن درخشیدن گرفت. سر مبارک خود را از ذوق می‌جنبانید و بعضی از سخنان را اعاده می‌کرد و می‌گفت: ملیح ملیح. من گفتم: یا سیدی! ملیح تویی، که تو را قدرت آن هست که آدمی را تربیت کنی و به جایی رسانی که چنین چیزها را دریابد، ولعمری اگر تو انسانی ماسوای تو همه لاشی‌ء‌اند. بعد از آن به وی نزدیک شدم و دست وی را ببوسیدم و گفتم مرا به تو یک حاجت دیگر مانده است. گفت: طلب کن. گفتم: می‌خواهم که متحقق شوم به کیفیت شهود دایم ابدی تو مر تجلی ذاتی را، و کنت اعنی بذلک: حصول ما کان حاصله من شهود التجلی الذاتی الذی لا حجاب بعده و لا مستقر للکمل دونه. گفت: آری! و سؤال مرا اجابت کرد و گفت: آن‌چه خواستی مبذول است، با آن که تو خود می‌دانی که مرا اولاد و اصحاب بودند و بسیاری از ایشان را کشتم و زنده گردانیدم، مرد آن که مرد و کشته شد آن که کشته شد و هیچ کدام را این معنی میسر نشد. گفتم: یا سیدی! الحمد لله علی اختصاصی بهذه الفضیلة، اعنی انک تحیی و تمیت. و سخنان دیگر گفتم که افشای آن نمی‌شاید؛ آن‌گاه از آن واقعه در آمدم. المنة لله علی ذاک.

گویند شیخ شرف الدین قونوی از شیخ صدرالدین قدس سرهما پرسید که: من این الی این و ما حاصل فی البین؟ شیخ جواب داد: من العلم الی العین و الحاصل فی البین تجدد نسبة جامعة بین الطرفين ظاهرة ناظرة بالحکمین.

مؤیدالدین جندی در مقدمه کتاب شرح فصوص الحکم خود، در تمهیدی به ذکر القاب

شیخ خود - قونوی - می‌پردازد و می‌گوید: او سرور و سند و پیشرو من به سوی خداوند تعالی بود؛ یعنی امام علام، پرچمدار علمای اعلام، شیخ مشایخ اسلام، حجت الهی در میان مردمان، سلطان محققان، پناهگاه عارفان و واصلان، ذخیره الهی در بین جهانیان، امام وارثان محمدی... ابوالمعالی صدرالحق والدین، حیات بخش اسلام و مسلمین محمدبن اسحاق بن محمدبن یوسف القونوی رضی الله عنه و ارضاه به منه. خطبه فصوص را از برای من شرح کرد و در اثنای آن واردی غیبی بر وی وارد گشت و اثرش ظاهر و باطن مرا فرا گرفت؛ سپس در من تصرفی شگفت نمود و مضمون کتاب را به تمامه - در شرح خطبه - مفهوم گردانید و چون این معنی را از من دریافت، گفت: من نیز از حضرت شیخ درخواستم که کتاب فصوص را بر من شرح کند، خطبه را شرح کرد و در اثنای آن در من تصرفی نمود که مضمون تمام کتاب معلوم شد. من از این داستان بسیار مسرور شدم و دانستم که مرا بهره‌ای تمام خواهد بود. پس از آن فرمود: آن را شرحی بنویس. پس در حضور وی - اجلا لا لقدره و امثالا لامره - خطبه را شرح کردم.

نیز از قول شیخ خود - صدرالدین قونوی - واقعه‌ای را در همین مقدمه کتاب شرح فصوص الحکم نقل می‌کند و آن این‌که: روزی در مجلس سماعی که در دمشق تشکیل شده بود وی (صدرالدین قونوی) با شیخ الشیوخ سعدالدین حموی و شیخ اسماعیل بن سودکین که از شاگردان شیخ اکبر است گرد آمدند. در وقت سماع، در حالی که مردم در حالت وجد و سرور خود بودند، شیخ سعدالدین در صفه‌ای از مجلس به پا خاست و در حالی که دستهایش را به علامت تعظیم روی سینه گذاشته بود منتظر ماند تا سماع به پایان رسید. سپس در حالی که چشم‌های خویش را همچنان بسته نگاه داشته بود ندا داد که صدرالدین کجاست؟ شمس‌الدین اسماعیل کجاست؟ صدرالدین قونوی گوید: در آن حال من و شیخ شمس‌الدین اسماعیل به سویش رفتیم. شیخ با ما معافه کرد و به سینه‌اش چسباند و چشمهایش را به ما گشود و مدتی در ما نگریست و گفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در این‌جا حضور داشت و هم چنان که مرا دیدند در حضورش بودم، و چون حضرت بازگشت خواستم چشم‌های خود را که در مشاهده آن حضرت بود به روی شما بگشایم.

صاحب کتاب ریاض العارفين این رباعی را به شیخ صدرالدین قونوی نسبت می‌دهد و